

صادق  
هدایت،  
ان گونه که بود

محمد رضا سرشار

«وای به حال مملکتی که من بزرگ‌ترین نویسنده‌اش باشم!»

(صادق هدایت)  
صادق هدایت در سال ۱۳۸۰ ه. ش. در یک خانواده اشرافی رو به زوال، که اعضای آن در هر دو رژیم قاجار و پهلوی، صاحب مناصب بالایی سیاسی، نظامی و قضایی بودند، به دنیا آمد.

جدش، رضا قلی‌خان هدایت طبرستانی (۱۲۱۵-۱۲۸۸ ه. ق.)، ملقب به «لله‌باشی»، از رجال دوره قاجار، شاعر و صاحب تذکره مجمع الفصحا، اجمل التواریخ (تاریخ مختصر ایران)، روضة الصفاى ناصری (سه مجلد؛ در تکمیل روضة الصفاى خواندمیر) و برخی آثار دیگر بود. او در تهران متولد شد و در شیراز به تحصیل پرداخت. سپس به دربار محمدشاه و ناصرالدین‌شاه راه یافت؛ و از سوی ناصرالدین‌شاه، به ریاست مدرسه دارالفنون منصوب شد. در دوران بازنشستگی، مدتی مربی مظفرالدین میرزا - ولیعهد؛ که بعد شاه شد - بود. به همین سبب، به او، عنوان «لله‌باشی» داده شد.

به نوشته مؤلف کتاب چند مجلدی نهضت روحانیون ایران، «لله‌باشی، صوفی تمام عیار و درویش بی‌بند و بار»ی بود، که نسبت به علما و مجتهدان کینه داشت. به همین سبب، در کتاب روضة الصفاى ناصری خود، دخالت مجتهدان در جنگ علیه متجاوزان روس را سخت نکوهش کرد، و گناه شکست در آن راه، به گردن آنان انداخت. او در بخشی از این کتاب، نوشت: «عوام کالانعام، علما را بر عوامل سلطان رجحان دادند، و کمر به جهاد بستند.»

پدربزرگ صادق هدایت، جعفر قلی‌خان نیرالملک، رئیس مدرسه دارالفنون و وزیر علوم (۱۲۷۵-۱۲۸۳ ه. ق.)، مدیر مؤسسه نظام، رئیس معارف استان فارس، حاکم مراغه، رئیس شرکت شبلیات، مدیر کل ثبت اسناد و املاک، و رئیس الوزرا (نخست وزیر)، در رژیم قاجار بود.

پدر صادق هدایت، قلی‌خان، ملقب به اعتضاد الملک، در زمان قاجار، سالها حاکم شهرهای مختلف، مُشیر و مشاور وزرا و نخست وزیران، و مدیر کل ادارات و سازمانهای بزرگ بود. با سقوط رژیم قاجار و روی کار آمدن رضاخان میرپنج، منصب بالایی - همچون گذشته - به او داده نشد. اما باز، از کارمندان عالی رتبه حکومت رضاخان بود؛ که از جمله مناصب وی در این دوران، می‌توان به سرپرستی مدرسه نظام اشاره کرد.

مادر صادق هدایت، زیورالملوک، دختر مخبرالسلطنه بزرگ، و نوه اعتضاد الملک بود.

برادر بزرگ صادق هدایت - محمود هدایت - حقوقدان، معاون نخست وزیر (شوهر خواهرش، رزم‌آرا)، قاضی دیوان عالی کشور، و برادر دیگرش عیسی - از افسران ارشد (سرلشکر) و رئیس دانشکده افسری، در دوران سلطنت پهلوی بودند.

مخبرالسلطنه پسرعموی صادق هدایت - نویسنده، وزیر

فواید عامه (۱۳۰۵ ه. ش.) و دوبار (در سال‌های ۱۳۰۶ و ۱۳۰۹ ه. ش.) نیز نخست وزیر رضاخان بود. او همان کسی است که نهضت شیخ محمد خیابانی را متلاشی کرد، و در زمان ورود او به تبریز به عنوان والی جدید آن خطه (۱۳۳۸ ه. ق.)، آن روحانی مجاهد و آزاده، که هم در برابر فشار روسهای تزاری متجاوز و هم حکومت فاسد مرکزی (قاجار) ایستاده بود، در تبریز، به قتل رسید.

مخبرالسلطنه، همچنین، در زمان نخست وزیری خود، از عوامل مهم باقی ماندن هدایت در اروپا برای ادامه تحصیل، با وجود پیشینه ناموفق او در این کار، بود.

یکی از خواهران صادق هدایت، مُطلقه بود، و در خانه پدری زندگی می‌کرد. خواهر دیگر او، همسر سپهد علی رزم‌آرا، رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران، و سپس نخست وزیر محمدرضا پهلوی (از تیر تا شانزدهم اسفند ۱۳۲۹ ش.) بود؛ که به سبب اقدامات خائنانه و خلاف شرعش در این سمت، از سوی خلیل طهماسبی - از گروه فدائیان اسلام - اعدام انقلابی شد.

«در کل، در طایفه اینها، سرلشکر و وزیر، زیاد بود.»  
خانواده، همچنین، صاحب گماشته‌ای نظامی بود؛ که به صادق هدایت نیز خدمت می‌کرد.

جز اینها، «خانواده هدایت، املاک وسیعی داشت؛ واقعتی که انعکاسش را در یکی دو کار هدایت، می‌بینیم.»

هدایت در شش سالگی به دبستان علمیه فرستاده شد؛ و با پایان یافتن تحصیلات ابتدایی، به مدرسه دارالفنون رفت. در سال ۱۲۹۵ مدرسه دارالفنون را، به سبب بیماری چشم ترک کرد. در سال ۱۲۹۶ ش، به مدرسه فرانسوی سن لویی، که توسط هیئتهای تبشیری مسیحی اداره می‌شد، رفت. در این مدرسه، درسها، هم به فرانسه و هم به فارسی گفته می‌شد. اما، به نوشته دکتر ابوالقاسم جنتی عطایی - از دوستداران و ستاینندگان هدایت؛ که کتابش درباره او، مورد تأیید کتبی برادر بزرگ صادق هدایت نیز قرار گرفته است - او سرانجام نتوانست «سال آخر [مدرسه] سن لویی را بگذراند و دیپلم متوسطه را بگیرد.» با این ترتیب، در سال ۱۳۰۴، یعنی بیست و چهار سالگی، به تحصیل خود در این مدرسه، پایان داد.

در سال ۱۳۰۵ با نخستین گروه محصلان - نه دانشجویان - اعزامی، به بلژیک اعزام شد و به تحصیل در مدرسه - نه دانشکده - مهندسی شهر گان مشغول شد. اما «به شهادت نامه‌های خودش، او هرگز به مرحله تحصیل در رشته تعیین شده نرسید. زیرا از عهده ریاضیات پیشرفته [که پیش نیاز ورود به آن مرحله بود]، برنیامد.»

در نتیجه، هدایت «یکی دو بار سعی کرد به تحصیل خاتمه دهد و به ایران برگردد.» تا آنکه سرانجام پس از هشت ماه، از آن مدرسه اخراج شد و «نامش از دفتر اتباع خارجه شهر گان خط خورد.»

با وجود این، با نفوذی که خانواده‌اش در دستگاه دولت داشتند، توانست خود را به پاریس و رشته ساختمان

منتقل کند. اما پس از دو سال تحصیل در این رشته، موفق به ادامه آن نشد. در همین دوران (۱۳۰۷) صادق هدایت کوشید خود را در رودخانه مارن فرانسه غرق کند؛ که به نتیجه نرسید.

اسماعیل مرآت، سرپرست محصلان ایرانی مقیم اروپا، درصدد برآمد جواز اقامتش را باطل کند و او را به ایران برگرداند. اما «عاقبت، تلاشها و نفوذ خانواده هدایت در تهران برای متقاعد کردن مقامات به نتیجه رسید، و به صادق هدایت اجازه دادند که رشته تحصیلی اش را در چارچوب دوره تربیت معلم، به ادبیات فرانسه [در پاریس] تغییر دهد.

اجازه نامه در اردیبهشت ۱۳۰۸ در تهران صادر شد.<sup>۱</sup> اما با گذشت حدود یک سال، صادق هدایت موفق نشد حتی در رشته انتخابی و پیشنهادی خود نیز ادامه تحصیل دهد.<sup>۲</sup> در نتیجه، به ایران بازگشت داده شد. این در حالی بود که «در طول اقامت هدایت در اروپا، مقامات ایرانی، بسیار بیش از آنچه که تحت شرایطی دیگر انتظار می‌رفت، رعایت حال او را می‌کردند؛ به این دلیل ساده، که یک نفر با همین نام، در تهران، نخست وزیر بود.»<sup>۳</sup> که او نیز کسی جز پسرعموی پدر و مادر صادق هدایت، یعنی مخبرالسلطنه، نبود.

در مجموع «تاریخچه تحصیلات عالی اش البته در واقع تحصیلات عالی نبوده، بلکه در «مدرسه»<sup>۴</sup> بوده است [در اروپا، حاکی از آن است که در تحصیلات آکادمیک وضع مطلوبی نداشته است].<sup>۵</sup>

هدایت، بعدها خود در این باره به م.ف. فرزانه گفت: «من وقتی به فرنگ رفتم، اصلاً قصد خواندن درس کلاسیک را نداشتم. فقط می‌رفتم فرنگ را ببینم.»<sup>۶</sup>

به این ترتیب، در سال ۱۳۰۹، به ناچار، به ایران بازگشت؛ و به فاصله کوتاهی، در بانک ملی استخدام شد. در سال ۱۳۱۱ از بانک ملی استعفا داد و به استخدام اداره کل تجارت درآمد. در سال ۱۳۱۳ از اداره کل تجارت استعفا داد و به استخدام وزارت امور خارجه درآمد. در سال ۱۳۱۴ از وزارت امور خارجه نیز استعفا داد. در سال ۱۳۱۵ در شرکت سهامی کل ساختمان مشغول کار شد. در همین سال، خانواده هدایت از ش.پرتو خواستند که با استفاده از سمت کنسولی اش در بمبئی، ترتیب سفر او به هندوستان را بدهد. پرتو نیز پذیرفت؛ و این سفر، انجام شد.

ش.پرتو، خود، در این باره اظهار داشته است: «وقتی خواستم به محل مأموریت خود (سفارت ایران در هند) بروم، به خانه هدایت رفتم. خانواده هدایت که از دست صادق ذله شده بودند، از من کمک خواستند، تا لاقابل برای مدتی، از شرش خلاص شوند. من با صادق دوست بودم و با خانواده اش هم روابطی داشتم. به او پیشنهاد کردم با من به هند بیاید. با خوشحالی پذیرفت. با هم به بمبئی رفتیم. به او جا و مکان دادم. ماشین

تحریر قرضه‌ای به او دادم تا سرش گرم شود؛ و «بوف کور» - آن اثر منحط- را بتواند پلی کپی کند. من بودم که دست صادق، این پسر لوس و نر را گرفتم تا هند را ببیند و کار جفنگ بنویسد. حالا شما جوانها، هی مشغول او شده‌اید، درباره اش مقاله و کتاب می‌نویسید که چه بشود؟ ادبیات که این مزخرفات نیست!»<sup>۷</sup>

هدایت نزدیک به یک سال در هند بود. در این مدت، نزد یک زرتشتی به نام بهرام گور انکلساریا، به آموختن زبان پهلوی پرداخت. در عین حال، «بوف کور» خود را در پانصد نسخه، به صورت پلی کپی، تکثیر کرد.

در سال ۱۳۱۶ به ایران بازگشت و مجدداً به استخدام بانک ملی درآمد. در سال ۱۳۱۷ به استخدام وزارت فرهنگ درآمد. از سال ۱۳۲۰، به عنوان مترجم، در دانشکده هنرهای زیبا مشغول به کار شد؛ و تا پایان حضور در ایران، در این شغل باقی ماند.

در سال ۱۳۲۴، به واسطه نزدیکیهایی که با حزب توده و بعضی اعضای مؤثر آن، و از این طریق، با «انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی» یافته بود، همچنین نوشتن داستان هجوآمیز «حاجی آقا»، به تاشکند سفر کرد. در اواخر سال ۱۳۲۹ به پاریس رفت، و پس از حدود چهار ماه اقامت در این شهر و درست سی و سه روز پس از ترور شوهر خواهرش - رزم‌آرا- در نوزدهم فروردین ۱۳۳۰، در آپارتمان استیجاری مسکونی خود، با گاز اقدام به خودکشی کرد؛ و در بیست و هفتم فروردین همان سال، جسدش - بدون رعایت تشریفات اسلامی- در گورستان مسیحیان این شهر، موسوم به پرلاشر، به خاک سپرده شد.

آثار منتشره از او به صورت کتاب به این شرح است: رباعیات خیام، انسان و حیوان (۱۳۰۳)، فواید گیاهخواری (۱۳۰۸)، پروین دختر ساسان (نمایشنامه)، البعثة الاسلامیه فی بلاد الافرنجیه، افسانه آفرینش (نمایشنامه)، زنده به گور (مجموعه داستان؛ ۱۳۰۹)، سه قطره خون (مجموعه داستان؛ ۱۳۱۱)، سایه و روشن (مجموعه داستان)، نیرنگستان (فرهنگ عامه)، ماز یار (نمایشنامه)، علویه خانم (مجموعه داستان؛ ۱۳۱۲)، ترانه‌های خیام (تجدید نظر شده «رباعیات خیام»)، کتاب مستطاب و غوغ ساهاب (۱۳۱۳)، سگ ولگرد (مجموعه داستان؛ ۱۳۲۱)، ولنکاری (مجموعه طنز) (۱۳۲۳)، حاجی آقا (داستان بلند؛ ۱۳۲۴) و توپ مرواری (۱۳۲۷).

صادق هدایت، همچنین، در سالهای ۱۳۲۷ و ۱۳۲۹، آثاری از کافکارا، به همراه حسن قائمیان، ترجمه و منتشر کرد. برخی از آثار او، از جمله حاجی آقا و بوف کور، پس از مرگش، به چند زبان خارجی، ترجمه و منتشر شده‌اند. با این رو، این آثار، در میان قاطبه کتابخوان کشورهای که به زبان آنها ترجمه شده‌اند، بردی نیافته، و مورد استقبال واقع نشده‌اند.

م.ف. فرزانه نوشته است: هدایت در آخرین ماههای عمرش، کوشید همه نوشته‌های منتشر نشده و باقی‌مانده

خود - جز دو اثر شدیداً ضد اسلامی اش، البعثة الاسلامیه الی بلاد الافرنجیه و توپ مرواری - را از بین ببرد. در این حال، نقرتی که همیشه از مردم کشورش داشت، در او به اوج خود رسیده بوده است:

«می خواهم هفتاد سال سیاه چیز بنویسم. مرده شور ببرند! عقم می نشینند که دست به قلم ببرم، به زبان این رَجاله‌ها چیز بنویسم ... یک مشت بی شرف! ... یک خط هم نباید بماند ...

تازه داشتم بلد می شدم. اول کارم بود. اما این ارادل لیاقت ندارند که کسی برایشان کاری بکند! یک مشت درد قالتاق ...»

مضامین آثار و سخنان هدایت، نیز گواهی صریح و خالی از هر گونه شبهه دوست جوان و مرید صادق مورد اعتماد او، م. فرزانه، حاکی از آن است که صادق هدایت، در واپسین ایام عمر، هیچ گونه اعتقادی به خدا و عالم غیب و هیچ دینی نداشته، و به شخصی کاملاً ماتریالیست تبدیل شده بوده است. فرزانه در توضیح آنکه چرا هدایت، در پایان، تمام دستنوشته‌های خود، جز دو نوشته کاملاً ضد اسلامی البعثة الاسلامیه الی بلاد الافرنجیه و توپ مرواری را از بین برد، اظهار داشته است:

«زیرا بعد از یک عمر تلاش و جستجوی در عالم بیم و امید، هستی و نیستی، کمال مطلوب ... شخصیت دومی پیدا کرده که «هادی صداقت» [نظیره معکوس «صادق هدایت»] است. و هادی صداقت خرقة اندیشه‌های ماورای طبیعی را دور می‌اندازد [توجه شود!] و با سر بلند، روی باز، در مقابل این دره شاداب و پیرنگ زندگی، که از مواهب قابل لمس سرشار است، می‌ایستد و شهادت می‌دهد که ضربتهای ویرانگر را دست غیب نمی‌زند. اصلاً دست غیبی که بخواهد بشر را زار و خفیف کند، وجود ندارد؛ و آنچه جلو آمیزش با پرتو خورشید را می‌گیرد، سایه پرچین و چروک حماقت و خرافات است، که ظالم و مظلوم به بار می‌آورد.»<sup>۱۰</sup>

#### پی‌نوشت‌ها:

۱. فرزانه، م.؛ آشنایی با صادق هدایت؛ نشر مرکز؛ چاپ اول؛ ۱۳۷۲؛ ص ۱۳۶.
۲. دوانی، علی؛ نهضت روحانیون ایران؛ مجلد ۱ و ۲؛ ناشر: مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ ص ۷۶.
۳. یصاد صادق هدایت (خاطراتی از صادق هدایت؛ نوشته اردشیر آوانسیان)؛ به کوشش علی دهباشی؛ نشر ثالث؛ چاپ اول؛ ۱۳۸۰؛ ص ۸۱۹.
۴. همایون کاتوزیان، محمدعلی؛ صادق هدایت، از افسانه تا واقعیت؛ ترجمه فیروزه مهاجر؛ انتشارات طرح نو؛ چاپ اول؛ ۱۳۷۲، ص ۲۷.
۵. جنتی عطایی، ابوالقاسم؛ زندگی و آثار صادق هدایت؛ انتشارات مجید؛ چاپ اول؛ ۱۳۵۷؛ ص ۳۰.

این زندگینامه، مورد تأیید کتبی رسمی برادر صادق هدایت نیز قرار گرفته است. محمود هدایت، در نامه‌ای خطاب به جنتی عطایی، اظهار داشته است:

«جناب آقای دکتر ابوالقاسم جنتی عطایی شرحی که درخصوص زندگانی پرملال مرحوم برادر صادق هدایت مرقوم داشته‌اید، کاشف حقایق است که در طول عمر کوتاه آن مرحوم به وقوع پیوسته؛ و این بنده، در تقدیر زحمات آن جناب، بدین وسیله، تشکرات صمیمانه خود را تقدیم حضور می‌دارد.

اخلاص کیش [مضا؛ محمود هدایت] ۲۵۳۷/۹/۱۵

این نامه، در کتاب زندگی و آثار صادق هدایت، نوشته جنتی عطایی، آمده است. (نیز، رک. به: کتاب آشنایی با صادق هدایت؛ نوشته م. فرزانه؛ ص ۲۵۹)

۷.۶ و ۱۰. صادق هدایت، از افسانه تا واقعیت، ص ۴۶. انورخامه‌ای نیز، در همین باره نوشته است: «ظاهراً مرأت، از نتیجه تحصیلات او ناراضی و پول او را قطع کرده است.» یاد صادق هدایت (خاطرات و تفکرات درباره صادق هدایت)؛ ص ۴۲۶.

۹. یاد صادق هدایت (سالشمار زندگی صادق هدایت؛ نوشته ناهید حبیبی آزاد)؛ ص ۹.

۱۱. صادق هدایت، از افسانه تا واقعیت؛ ص ۵۲. هدایت، در واقع در تمام عمر، از رانت نفوذ اعضای خانواده‌اش در دستگاه رژیم پهلوی برخوردار بود. دوست صمیمی‌اش، فریدون هوبدای بهایی نیز به این نکته اشاره کرده است:

«خوب؛ برای اینکه هم پدرش و هم عمویش آدمهای خیلی مهمی در دستگاه بودند، کسی جرئت نمی‌کرد صدمه‌ای به هدایت برساند.» (یاد صادق هدایت (با صادق هدایت، از کافه فردوسی تا پاریس)؛ ص ۵۸۵.

۱۲. هدایت نه در فرانسه و نه در بلژیک، هرگز به تحصیلات عالی (دانشگاهی) نپرداخت؛ بلکه در هر دوی این کشورها، به تصریح نامه خودش، در یک مدرسه فنی (ظاهراً مشابه هنرستانهای فنی خودمان) به تحصیل مشغول شد. زیرا از هر چه بگذریم، او نتوانسته بود تحصیلات متوسطه را در داخل کشور به پایان برساند و دیپلم بگیرد:

«این بنده، صادق هدایت، چهار سال پیش، از طرف وزارت جلیله فواید عامه سابق برای راه سازی به اروپا رهسپار شدم. مدت هشت ماه در مدرسه اتوجه شودا [مهندسی «گان» مشغول تحصیل بودم. لکن چون آب و هوای آن شهر به مزاج بنده سازگار نبود و مجبور بودم، از این رو، با اجازه وزارت جلیله به فرانسه منتقل شدم. و چون برای تحصیل معماری و راه‌سازی به فرنگ رفته بودم، برای امتتان اوامر وزارت جلیله، به مدرسه اتوجه شودا [Travux PULPI داخل و در رشته ساختمان به تحصیل اشتغال داشتم. تا اینکه دوره این مدرسه را طی کردم. ولی از آنجایی که تصدیق این مدرسه که دولتی نبوده و اهمیت مدارس رسمی را نداشت، خیال ورود به مدرسه معماری را داشتم، که در نتیجه مخالفتهایی که ذکرش موجب تطویل کلام و تصدیق خاطر مبارک است، این کار عظیم ماند، و بالاخره منجر به این شد که از محصلین اتوجه شودا وزارت جلیله فواید عامه خارج، و جزو محصلین وزارت جلیله معارف شوم. و چون پیوسته مخالفت با ورود اینجانب به مدرسه معماری دولتی ادامه داشت، ناگزیر به یازگشت به تهران شدم.»

هدایت این نامه را در شانزدهم شهریور ۱۳۰۹، از تهران، برای «وزارت جلیله طرق و شوارع» فرستاده است. (ن. ک. به: خودکشی صادق هدایت؛ ص ۱۱۱)

۱۳. صادق هدایت، از افسانه تا واقعیت؛ ص ۲۸.

۱۴. آشنایی با صادق هدایت؛ ص ۹۲.

۱۵. جمشیدی، اسماعیل؛ خودکشی صادق هدایت؛ انتشارات زرین؛ چاپ دوم؛ ۱۳۷۶؛ ص ۸۵.

جمشیدی، در توضیح این مطلب نوشته است: «شین پرتو در سال ۱۳۶۹ که نگارنده به همراه یکی از نویسندگان مشهور به دیدارش رفته بود و درباره چگونگی سفر هدایت به هند پرسشهایی مطرح کرده بود، چنین گفت: «همان» به گفته جبار وزیر، هدایت برای دریافت گذرنامه، همراه با فریدون هدایت به شهرانی می‌رود. آنجا می‌گوید «یکی از کمیته‌های فیلمبرداری فارسی، او را برای نوشتن دیالوگهای فارسی استخدام کرده، و در صدد حرکت است.» اما از ذکر نام کمیته خودداری می‌کند. (رستاخیز؛ ش ۷۸؛ ۵۵/۱۰/۹)

۱۶. آشنایی با صادق هدایت؛ ص ۲۲۸.

۱۷. همان؛ ص ۳۶۱.

\* نیازمند به تأکید است که - جز علی دوانی؛ که تنها درباره جد صادق هدایت اطلاعاتی ارائه کرده بود - کلیه کسانی که در این مقاله، از آنان مطلبی ذکر شده است - بدون استثناء - از دوستان یا دوستاران و ستاینندگان صادق هدایت بوده‌اند. به گونه‌ای که پنج تن از آنان، هر یک، یک کتاب مستقل قطور، در معرفی و عمدتاً ستایش صادق هدایت، تألیف و منتشر کرده‌اند. (نام این کتابها، در خلال پاروقی‌های ذکر شده، آمده است.)